

و بعد از بشکال در سنه تسعمایه (۹۰۰) بعزیمت گوشمال
متمردان ولایت پتند روانه شد و قتل و بندق بسیار بوقوع آمد
و از آنجا بجانب جونپور رفت و اسپان درین سفر خیلی تلف شدند و
از ده یکی بیش زنده نماندند و زمین داران پتند و غیر آن بسطان
حسین شرقی از تلف اسپان و یراق سلطان سکندر خبر نوشته اورا
طلبیدند سلطان حسین جمعیت نموده از بهار با صد زنجیر نیل
بر سر سکندر آمد سلطان سکندر مکرگشت از آب گنگ گذشته
بجندهار رسید و از آنجا به بنارس رفته و سلطان حسین هیزده گروهی
بنارس رسیده بود که سلطان سکندر بصورت تمام بر سر او رفت و در
اندامی راه سالباهن راجه پتند که زمین دار معتبر بود از سلطان
حسین قطع نموده بساطان سکندر پیوست و سلطان حسین جنگ
صغ کرده منهزم شده و راه ولایت پتند گرفته و سلطان سکندر اردو
را گذاشته با یک لک سوار جریده تعاقب او نموده و در اندامی
راه چنان معلوم شد که سلطان حسین به بهار رفته است و بعد از
ند روز سلطان سکندر آمده بارو ملحق شده متوجه بهار گشت و
سلطان حسین در بهار نایب خود گذاشته فتوانست آنجا بود و
از آنجا به کهل گانون از توابع اکهدوتی رفت و بهار به سمت افواج
سکندریه افتاد و سلطان از آنجا بترهت رفت و آرا مسخر ساخت
و در سنه احدی و تسعمایه (۹۰۱) خانجهان لودی وفات
یافت و احمد خان پسر بزرگ او بخطاب اعظم خان همایونی
خطاب شد و سلطان از ترهت بازگشته بزیارت قطب المشایخ
شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس الله مره رفت و بدرودش پور

آمد و از آنجا بر سر سلطان علاء الدین پادشاه بنگاله روان شد و در
نواحی بهار پسر سلطان علاء الدین دانیال نام بموجب فرموده پدر
باستیصال سلطان آمده بمقابله ایستاد و بروایت یکدیگر قناعت
نموده و قرار صلح داده باز گشتند و درین سال قحط و عسرت تمام
در اردوی سلطان پدید آمد و در امین منع زکوة غله در جمیع ممالک
صادر شد و آنرا باکمل بر طرف ساخت و از آنجا بقصد ساری آمده
آن ولایت را بر مردم خود تقسیم کرده مقرر نمود و از راه مهلبی گز
بچونپور رسید و شش ماه در آنجا بوده بجامب پتہ^(۲) عزیمت فرمود *
و در سنه اربع و تسعمایه (۹۰۴) پتہ تا باندهو گره که قلعه
ایست مشهور تاخت و غارت و بند کرد و از جهت استحکام بقلعه
مقید نا شده بچونپور رفت و افاست نمود و درین اثنا میان بعضی
امرای او وقت چوگان بازی منازعه و منامشه روی داده کار بنزاع
و مقاتله انجامید و سلطان با ایشان بدظن شده پاسبانی خود را
به بعضی از معتمدان فرمود تا هر شب مسلح شده پاس او می
داشتند و اکثری از امرای مردود معزول فتح خان بن سلطان بهلول
را بر سلطنت تحریک نمودند او این راز را از سنده لوحی بر
مادر خود و شیخ طاهر و جماعه که از معتمدان سلطان بودند ظاهر
ساخته و تذکره اسامی آن امرای هم عهد و سوگند بایشان نمود آن
جماعه او را از خیال فاسد به نصیحت مشفقانه مانع آمدند و از
برای ابرای سنده خویش از بغی آن تذکره نزد سلطان سکندر پرده

نمودند سلطان همه امرائی را که با پادشاهزاده فتح خان متفق شده بودند بطایف احمیل بهرجانبی آواره ساخت *

و در سنه خمس و تسعمایه (۹۰۵) بر سنبل رفت و چهارمال انجا اقامت نموده بامور ممالک پرداخت و اوقات او یا بعیش و عشرت یا بصیر و شکار مصروف بود *

و در سنه ست و تسع مایه (۹۰۲) اصغر حاکم دهلی بدعملی پیش گرفت و سلطان فرمانی از سنبل بذام خواص خان حاکم ماچھی واره فرستاد تا اصغر را گرفته فرستد اصغر خود پیش ازان در ملازمت رفته در سنبل مقید شد و خواص خان حکومت دهلی یافت درین سال خانخانان فرملي حاکم بیانه وفات یافت و حکومت انجا را چند گاهی بر عماد و سلطان پسران خانخانان مقرر فرمودند و بعد از مدتی ایشان در سنبل بملازمت سلطان پیوستند و حکومت آن قلعه بخواص خان انتقال یافت و صفدر خان به عملداری آگره که از مضافات بیانه بود تعیین شد و خواص خان بمدد عالم خان حاکم میوات و خانخانان نوهانی به تسخیر دهول پور متوجه شدند و رای انجا بقدم ممانعت پیش آمده بمحاربه و مجادله قیام داشت و مردم بسیار از جانب اهل اسلام بشهادت پیوستند و سلطان از سنبل بسرعت تمام بدهلپور آمده رای سانک دیو راجه دهولپور تاب نیوده و قلعه را گذاشته به گوالیار رفت و نواحی و حوالی آنرا تاراج و نهب کردند و سلطان یک ماه دران حدود توقف نموده متوجه تسخیر گوالیار شد و آدم لودی را در انجا گذاشته از آب چندل گذشت و در ماه گذار آب میدکی نزول فرمود

و بواسطه زبونی آب و هوای انجا بیماری میان مردم افتاد و وبا پیدا شد و راجه گوالیار نیز بصلح پیش آمد و سعید خان و بابو خان و رای گنایس که از لشکر سلطان گریخته پناه بآن قلعه برده بودند از انجا برآورده پسر بزرگ خود را به ملازمت سلطان فرستاد و سلطان او را با اسب و خلعت باز گردانیده خود بجانب آگره باز گشت و در وقت مراجعت دهولپور را نیز برای مانک دیو بخشید و بشکال در آگره گذرانیده بعد از طلوع مهیل در سنه عشر و تسعمایه (۹۱۰) بعزم تسخیر قلعه مندرایل متوجه شد و آن قلعه را از رای مندرایل امان داده بصلح گرفت و جمیع بتخاها و کنایس انجا را شکست و در وقت مراجعت قلعه دهولپور را از سر نو تعمیر فرموده با آگره آمد و امرا را رخصت جاگیرها داد (†) و درین حال میر سید محمد جونپوری قدس الله سره العزیز از اعظم اولیای کبار که دعوی مهدویت از سر برزده بود هنگام مراجعت از مکه معظمه بجانب هند در بلده قرة داعی حق را لیبیک فرمود و هم در انجا مددون شد و قاضی حسین زرگر فندهاری علیه الرحمة که مقیر او را و میر را ملازمت کرده بود این تاریخ یافته

• ع •

گفتا که پرو ز شیخ کن استفسار

و هم شیخ مبارک لفظ مضا مهدی تاریخ یافت •

در سوم ماه صفر از سنه احدی عشر و تسعمایه (۹۱۱) در جمیع

هندوستان زلزله عظیم واقع شد چنانچه کوه ها به لرزه درآمد و عمارات

(†) از انجاتا - مضی مهدی تاریخ یافت - در یک نسخه

عالی و مضبوط از هم ریخت و زمین جابجا ترقید و سوارخها پدید
گشت و دیها و درختان را میگویند که جایهای خود را گذاشتند
و مردم پیدا شدند مگر قیامت قائم شد و از واقعات بایری و دیگر
تواریخ چندان معلوم می شود که این زلزله مخصوص هندوستان نبود
بلکه در همان روز در ولایت ندر این زلزله باین صفت واقع شد
و لفظ فاضی تاریخ آن یامند *
* رباعی *

در نه صد و احدی عشر از زلزلهها * گردید سواد اگره چون مرهلهها
یا آنکه بناهاش بهی عالی بود * از زلزله شد عالیها مافلهها
و از زمان آدم تا این زمان این طور زلزله نشان نداده اند *

و در سنه اثنی عشر و تسعمایه (۹۱۲) بعد طلوع سهیل بر سر
قلعه اوست گزرفته محاصره نمود و هر چند مردم خوب شهید شدند
آخر بقهر و غلبه آن قلعه را فتح نموده کفار را علف شمشیر آبدار
ساخت و بقیه السیف با اهل و عیال طعمه آتش جوهر گشتند و
بتخانها را بر انداخته اینجا مسجد عالی بنا فرمود *

و در سنه ثلث عشر و تسعمایه (۹۱۳) بعد از طلوع سهیل بعزم
تسخیر قلعه سرور متوجه گردید و درین اثنا جمعیت فیلان و سوار
و پیاده جلال خان لودی که برای مجرای خود نموده بود نامزد
فتح سرور گشته در راه دید و از غیرت در مقام بر انداختن او شده
جمعیت او را ببهانه پریشان ساخت و او را مقید گردانیده در قلعه
او مکر فرستاد و سرور را بصلح و امان گرفت *

و در سنه اربع عشر و تسعمایه (۹۱۴) قلعه دیگر گرد سرور
برای زیادتی استحکام بنا فرمود و صد و بیست امپ و پانزده

زنجیر فیل با خلعت و مبلغی نقد جلال خان شاهزاده را عذایمت کرده او را با نعمت خاتون کوچ قطب خان لودی که بدیدن سلطان آمده بود رخصت بجانب کاپی فرمود و آن سرکار را بشاهزاده جلال خان جایگزین ساخت *

و در سنه خمس عشر و تسعمایه (۹۱۵) از لهایر کوچ کرده به هنکات آمد و جا بجای تهانجات گذاشته بدار الخلاقه اگره رسید و تاریخ این بود و له الحکم و الیه ترجعون و محمد خان نواسه سلطان ناصر الدین مالوی از جد خود هراس نموده پناه به سلطان آورد و سرکار چندیری بجایگزین او مقرر شد و بشاهزاده جلال خان امر فرمود تا مدد و معاون او باشد و درین سال از آگره تا دهوادیور فرمود تا جا بجای قصر و هارت و باغ بنا کنند که از شکارگاه آمده در آنجا توقف و آسایش فرماید و محمد خان ناگوری درین حال بتقریب اقوام از [که آمده سلطان را دیده بودند] ملاحظه بسیار از سلطان نموده خطبه او را بی جنگ و جدل در ناگور خوانده و ولایتی نو در حوزة تسخیر سلطان آمده و درین سال سلیمان پسر خانخانان فرسلی را بتقریب این که بخدمت او نیت کهر و سویی مویر نامزد فرموده بودند و او قبول نکرد از خدمت مسجور ساخت و پرگنه اندری کرنال در وجه مدد معاش او مقرر گردانید تا در آنجا رفته بکونت گزید و درین حال چندیر را ^(۲) بهجت خان مالوی به سبب ضعف

(۲ ن) به محبت خان مالوی بسبب ضعف حال سلطان محمود

مالوی و سلطان سکندر گذرانید

حال سلطان محمود مالوی به سلطان سکندر گذرانید و خطبه
 دران دیار بنام او خوانده فرامین و فتوحنامها باطراف نوشتند و
 محمود خان نبیره سلطان ناصرالدین مالوی را شهر بند فرموده
 چندیری را بروی هم چنان مقرر داشت اما امرا بروی گماشت
 تا از حال او با خبر بوده صاحب اختیار و جایگیر از باشند و
 بسیر و شکار جانب پدانه آمد و ملازمت علما و مشایخ آن دیار که
 دران مهد کرامات و خوارق مشهور بودند میکرد خصوص به سید
 نعمت الله حمینی که از اهل کرامات و کشف و خوارق مشهور
 بود بسیار صحبت میداشت و شاهزاده دولت خان حاکم قلعه
 رندهنبور محکوم سلطان محمود مالوی بوسیله علی خان ناگوری که
 بصوبه سوی سوپر تعین بود سلطان را آمده دید و قبول کرد که
 کلید قلعه را بسپاره اتفاقا علی خان مذکور بازنفاق ورزیده او را
 از بیرون قلعه مانع شد و سلطان ازین معنی انماض نموده دولت
 خان را بوسم فرزندان فواخته خلعت خاص و چند اسب و فیل
 بخشیده بجانب قلعه تهنکرفت و از آنجا بقصبه باری حیدر کنان
 رسیده باگرا بازگشت و مرضی عارض او شد در روز یکشنبه هفتم
 ذیقعده سنه ثلث و عشرين و تسعمایه (۹۲۳) رخت بجانب
 آخرت کشید و جنات الفردوس بزا تاریخ او شد مدت سلطنت او
 بیست و هشت سال و پنج ماه بود • بیت •
 سکندر سه هفت کشور نماند • نماد کسی چون سکندر نماند

سلطان سکندر با شاعران نداشت و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمی به تخلص گارخ بآن روش قدیم هندوستانیان میگفت و صحبت او بشیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از ذنایح طبع سلطان است که از غایت تفیید بصنعت گفته

• ابیات •

صروی که هم پیرهن و گل بدنستش
 روحی است مجسم که دران پیرهفتش
 مشک ختلی چیدست که صد مملکت چین
 در حلقه آن زلف شکن در شکنستش
 گلرخ چه کند جوهر دندان ترا و سف
 هم چون در سیراب سخن در دهنتش
 در سوزن مژگان بکشم رشته جان را
 تا چاک بدبزم که دران پیرهفتش

و یکی از شعرای عهد سلطان سکندر برهن بود میگویند که با وجود کفر کتب علم رسمی را درس میگفت و این مطلع از وصیت که در زمین صعود بیگت گفته اینست

• بیت •

دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر
 ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر

و از جمله علمای کبار در زمان سلطان سکندر شیخ عبد الله طلبنی در دهلی و شیخ عزیز الله طلبنی در سنهبل بودند و این هر دو عزیز هنگام خرابی ملتان به هندوستان آمده علم معقول را دران دیار رواج دادند و قبل ازین بغیر از شرح شمسیه و شرح صحایف از

علم منطق و کلام در هند شایع نبود و از استادان شنیده شد که زیاده از چهل عالم تحریر متبحر از پای دامن شیخ عبد الله مثل میان لادن و جمال خان دهلوی و میان شیخ گوالیاری و مدیران میدان جلال بدایونی و دیگران برخاسته اند و میگویند که سلطان سکندر در وقت درس شیخ عبد الله مذکور می آمد و به تقریب اینکه مبادا خلل در سبق طلبه اوند پنهان در گوشه مجلس آهسته می نشست و بعد از فراغ درس سلام علیکم گفته بایکدیگر صحبت می داشتند و شیخ عزیز الله طلبینی که صاحب ارشاد و هدایت بودند آن چندان طبیعی فیاض و استحضاری غریب داشتند که متعلم متفطن هر طور کتابی مشکل منتهیانه را میخواند بی مطالعه درس میگفتند و بارها با امتحان پیش آمده اسوله لا مدفع له می آوردند شیخ مشار الیه در وقت افاده معاً حل ساخته و یکی از تلامذۀ ایشان میان حاتم سنبلی بود که در مدت عمر خویش می گویند که از سی بار متجاوز شرح ^(۲) مفتاح را و از چهل مرتبه پیش مطول را از بای بسم الله تا تامی تمت درس گفته دیگری صاحب تصنیفات لایقه و کتب فایقه شیخ الهدیه جونپوریست که بر هدایۀ فقه شرحی مشتمل بر چند مجلد نوشته و شرح کافیه او احتیاج به بیان ندارد و همچنین بر تفسیر مدارک و غیر آن حواشی نوشته که تا این زمان میخوانند و سلطان سکندر علمای دیار خویش را جمع کرده بیک جانب شیخ عبد الله و شیخ عزیز الله و

جانب دیگر شیخ الهدیه و پسرش بهکاری را در بحث معارض ساخت
 آخر چندان معلوم شد که آن دو بزرگوار در تقریر و این دو عزیز در
 تحریر فایق اند وفات شیخ عبدالله درمنه نه صد و بیست و دو بود
اولئک لهم درجات العلی تاریخ یافتند و از جمله شعرای عصر
 سکندری شیخ جمالی کذبوی دهلوی مذکور است که سلطان سکندر
 اشعار خویش بر او میگذرانید و هیأت مجموعی او مرکب از چند
 فضائل بود و سیاحت بسیار کرده و بصحبت مستدومی عارف
 جامی قدس الله سره رسیده و فیض نظر و شرف قبول از ایشان
 یافته و اشعار خود بملازمت آن حضرت گذرانیده و این بیت ازوست

* بیت *

مارا ز خاک کوبت پیرا هنی ست برتن
 و آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن

* بیت *

عشق را طی لسانی ست که صد ساله سخن
 دوست با دوست بیدک چشم زدن میگوید

و این غزل او هم که در پرده هندی خود نقش بسته و خیلی
 حالت می بخشد نیز مشهور است که

* بیت *

طال شوقی الی منازلکم * ایها الغایبون عن نظری

روز شب مونس خیال شماست * فامذلو عن خیالکم خبری

و تذکره نوشته در بیان مقامات بعضی از مشایخ هند سیر العارفین
 نام که خالی از سقمی و تذاقضی نیست و ابتدا از حضرت خواججه
 بزرگوار معین الحق والدین الاجمیری و اختتام بر پده خود شیخ

سماة الدین کذبوی دهلوی کرده و غیر آن نظام و نثر دیگر دارد
و دیوان او مشتمل بر هشت و نه هزار بیت است *

سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی

باتفاق امرا در سنهٔ ثلث و عشرین و تسعمایه (۹۲۳) بر سریر
سلطنت در آگره جلوس نمود و شاهزاده جلال خان بن سلطان
سکندر بفرمان روانی جونپور مقرر گشته بنام سلطنت موسوم شد و
خانجهان لوهانی حاکم را پری باگره آمده امرا را بر شریک ساختن
او در امر سلطنت ملامت بسیار کرد و قبح این معنی نموده فرامین
بنام امرای حدود شرقیه صادر شد که جلال خان را گرفته بدرگاه آرند
و او از جونپور بکالپی آمده و جمعیت بسیار بهم رسانیده و خطبه و
سکه بنام خود درست کرده بسلطان جلال الدین مخاطب گشت و
اعظم همایون سرورانی چندگاه باو متفق شده آخر سلطان ابراهیم
را آمده دید و سلطان ابراهیم چندی را از برادران که عقید بودند
مثل شاهزاده اسمعیل خان و حسین خان و دیگران را در قلعه
هانسی فرستاد و از برای هر کدام ایشان ماکول و ملبوس و درو
خدمتگار از اهل حرم مقرر گردانید و خود بعزم تسخیر ملک
شرقی تا بهون کانون رسید و آن صوا^(۴)مهرا را پاک کرده بقذوچ آمد
و امرای بسیار بر سر جلال خان نامزد فرمود و جلال خان با هی
هزار سوار و چند حلقه فیل خود را بجایب آگره کشید ملک آدم

کاکر از جانب سلطان بحرامت آگره آمده و امرای دیگر نیز بمدد او
 رسیده جلال خان را بمقدمات ولپذیر و نصایح دل نشین برین
 آوردند که اسباب تجمل و شوکت پادشاهی بسطان بگذرانند تا
 التماس عفو تقصیرات نموده سرکار کالپی را بجایگیری بدهانند
 جلال خان در حال قبول کرده چتر آفتاب گیر و نقاره و غیر آن را
 بملک آدم سپرد تا در حدود اتاوه بنظر سلطان در آورد و سلطان
 صلح او را قبول نفرموده افواج گران بدفع جلال خان نامزد ماضت و
 او از روی اضطرار پناه براجة گوالیار برد و امرای سکندری که
 باعث تزلزل در امر سلطنت شده بودند همه در مقام اطاعت
 سلطان در آمدند و سلطان را با میان بهوه که اعظم امرای سکندر
 و وزیر و مشیر او بود انحراف مزاج پیدا شد و او را در زنجیر کشیده
 بملک آدم سپرد و پسر او را رعایت فرموده به منصب عالی پدر
 مرفراز گردانید و میان بهوه در زندان و دیعت حیات سپرد و اعظم
 همایون سروانی حاکم کره را با سی هزار سوار و سه صد زنجیر فیل
 بجهت تسخیر گوالیار نامزد ماضت و جلال خان از آنجا گریخته
 بجانب مالوه پیش سلطان محمود مالوی رفت و بعد از رسیدن
 افواج سلطانی رای بکرمادیت پسر رای مان سنگ که بعد از
 کشتن پدر حکومت گوالیار داشت طاقت مقاومت نیارده قلعه را
 نتوانست نیکو محافظت نمود و قلعه بادل کره نام پایان قلعه
 گوالیار عمارتی عالی بود از رای مان سنگ بدست اهل اسلام
 صفوح گشت و از آنجا صورتی روئین که معبود هندو بود بدست
 آورده باگره فرستادند و سلطان ابراهیم آن را بدهلی فرستاد و بر

شروازگ شهر نگاهداشتند و آن را پیش از جمع این تاریخ بدو سال
 در سنه ۷۰۰ و ۷۰۱ (۹۹۲) در فتح پور آورده بودند و مولف این
 منتخب نیز دیده و از وی ناقوس و جرس و سایر آلات ساختند و
 در آن ایام سلطان ابراهیم بر امرای قدیم بی اعتماد شده اکثری را
 مقید و محبوس ساخته بجاها اداره گردانید و چون صحبت جلال
 خان به سلطان محمود مالوی راهت نیامد از مالوه فرار نموده
 بولایت کره کذکه رفت و بدست جماعت گوندان افتاد و ایشان او را
 مقید ساخته بتحصه نزد سلطان فرستادند و او حکم کرد تا بقلعه
 هانسی برده با برادرانش ملحق سازند و همدرین راه شربت
 شہانت چشید *

* بیت *

شربت سلطنت و جاه چنان شیرین است

که شہان از پی آن خون برادر ریزند

خون آزرده دلان را ز پی ملک سریز

که ترا نیز همان جرعه بمغز ریزند

و بعد از چندگاه حسب الامر سلطان ابراهیم اعظم همایون مروانی
 با پسرش فتح خان محاصر قلعہ گوالیار را که نزدیک بگرفتن
 رسانیده بود گذاشته با گره آمد و هر دو محبوس و مقید شدند و
 اسلام خان پسر اعظم همایون در کره از مال پدر جمعیت بهم رسانیده
 و امرای آن حدود را با خود متفق ساخته با حاکم کره احمد خان
 نام جنگ کرده او را منہزم گردانید و سلطان ابراهیم بر امرائی
 که از اردو گریخته با سلام خان پیوسته بودند احمد خان برادر اعظم
 همایون لودی را سردار لشکری انبوه اعتبار کرده با خوانین صاحب

شکوه دیگر مثل خاندانان فرموی و امثال او ناسزد ساخت و نزدیک بقصبه بانکرمو قریب قنوج اقبال خان خاص خیل اعظم همایون با پنجهزار سوار و فیلان نامدار از کمین برآمده بر لشکر سلطان زد و همه را برهم زده بدر رفت و سلطان جمعی دیگر را بجهت احتیاط بکومک ایشان فرستاد و مخالفان نیز که تا قریب چهل هزار سوار مسلح و پانصد زنجیرفیل داشتند بمقابله و مقاتله ایشان پای ثبات افشردند و از جانب بهار نصیرخان لوهالی با سرداران دیگر آمده مخالفان را از دو جانب در دله ساخت و میان فریقین جنگی صعب چنان واقع شد که کسی نشان ندهد و بعد از کشش بسیار شکست بر یانگیان افتاد و اسلام خان کشته شد و سعید خان لودی امیرگشته و آن فتنه فرو نشست

* شعر *

مکن چون ابر کافر نعمتی با منعم و مکرم
 که یابد نعمت از بحر و زند بر سینه پیکانش
 چو دریا تا توانی حق گذاری رسم و عادت کن
 که بدهد ابر را بحری پی یک قطره بارانش

و هر چند این چنین فتحی روی نمود اما دل سلطان هنوز هم از امرای صاف نشد و ایشان نیز این معنی را فرا گرفته هرجا لوامی مخالفت برافراختند و بسیاری از امرای عظیم الشان پادشاه نشان چون اعظم همایون مروانی و میان بهوه وزیر سلطان سکندر درین اثنا بقید و حبس از عالم رفتند

* بیت *

همان مرحل است این بیابان دور * که گم شد درو لشکر سلم و تور
 همان منزل است این جهان خراب * که دید اهرت ایوان افراعیاب

و میان حسن فرمائی در چندیری باشارت سلطان بدست شایع
 زادهای او باش اینجا گشته شد و دریا خان ابوعانی حاکم بهار
 و خان جهان لودی از هراس روگردان شدند و دریا خان بعد از
 چندگاه فوت شد و بهادر خان پسرش باغی شده قایم مقام پدر
 گشت و امرای برگشته باو متفق شدند و در نواحی بهار قریب
 یک لک سوار بهم رسانیده و جمعیت کرده و ولایات را متصرف
 گشته و خود را سلطان ^(۲) محمد خطاب داده خطبه و سکه بنام خود
 درعت گردانید و لشکرش راست تا ولایت سنبل رسیده در حوزة
 ضبط و تصرف در آورده و چندگاه در بهار و آن ولایت خطبه بنام او
 بود اتفاقا پسر دولت خان لودی که خان خانان نام داشت از لهور
 باگرة نزد سلطان آمد و متوهم شده ازو گریخته پیش پدر رفت
 و چون دولت خان روی خلاصی خود از سلطان نمی دید همان
 پسر را بکابل فرستاد تا ملازمت فردوس مکانی ظهیرالدین بابر
 پادشاه نموده ایشان را بر سر هندیستان آورد و خان خانان عاقبت
 شکایت از پدر خود نزد فردوس مکانی با پسر پادشاه برده مزاج ایشان
 را از منصرف ساخت و صحبت راست نیامد چنانچه بیاید
 انشاء الله تعالی و خانخانان تا زمان خروج شیر شاه زنده بود تا در
 حبس او در گذشت و سلطان محمد در بهار رخت بعالم باقی
 بر بخت و امرایا بجا از سلطان ابراهیم روگردان شدند و فتوری
 عظیم در ملک راه یافت و ارکان سلطنت در تذبذب افتادند

و رایت دولت بابر پادشاه بلندی گرفت و مجمعل این احوال آنکه
 دولت خان و غازی خان پسرش و دیگر امرای کبار سلطان ابراهیم
 عالم خان لودی را در کابل مصحوب عرایض نزد ظهیرالدین بابر
 پادشاه فرستاده ترغیب بر تسخیر هندوستان نمودند و بابر پادشاه
 جمعی را از امرای خویش همراه عالم خان ناسزد ساختند تا پیشتر
 رفته بضبط و تسخیر آن ولایت بپردازند این جماعه سیالکوٹ و
 لاهور و مضافات آنرا مستخلص گردانیده حقیقت حال معروف
 داشتند و این قطعه تاریخ فتح هند یافتند • قطعه •
 ظهیرالدین محمد شاه بابر • مگذر دولت و بهرام دولت
 بدولت کرد فتح کشور هند • که تاریخ آمدش فتح بدولت
 و بابر پادشاه بکوچه های متواتر بکنار آب سند رسیده و مجموع لشکر بعد از
 دیدن شان واجب دران منزل بده هزار سوار مرد کاری کشیده بود
 درینولا دولت خان و غازی خان برگشته با سی هزار سوار مرد کاری
 از امغانان و غیر آن قصبه کلا نور را متصرف گشته روی به محاربه
 امرای بابری بلاهور آوردند و امیر خسرو که قلعه سیالکوٹ را مضبوط
 کرده بود برسیدن غازی خان خالی ساخته و فرار نموده بارهو ملحق شد
 و بعد از چند روز بابر پادشاه در سیالکوٹ رسیده نزول فرمود (†) و قصبه
 سیالکوٹ را ویران نموده دهولپور آبادان نمود و عالم خان از جانب
 بابر پادشاه بدیلمی رفته و بسطان ابراهیم مقابل شده و شبخون
 بر سپاه سلطان آورده و جلال خان با بعضی امرای دیگر دران

(†) از لاجا تا - آبادان نمود - در یک نسخه

با آمده با عالم خان متفق شدند و سلطان ابراهیم تا زمان طلوع صبح از سراچه خویش حرکت نکرد و عالم خانیدان بگمان فتح غنیمت گرفته هر طرف متفرق شدند و معدودی چند با عالم خان ماند و سلطان ابراهیم فیلی را پیش انداخته بر قلب دشمن زد و ایشان را پای ثبات برجها نماند و عالم خان نادرمت پیمان از میان در آب گذشته بهرند رسید و از آنجا بقلعۀ گنگونه از توابع ملوت در دامن کوه پناه برد داور خان لوهانی از جدا شده در ملازمت بابر پادشاه رفته در ساک دولت خواهان در آمد و عالم خان نیز بعد از چند گاه آمده بابر پادشاه را دید و بابر پادشاه بدستور سابق تعظیم او بجا آورده در وقت دیدن قیام نموده با خلعت و مراسم دیگر همفراز ساخت و چون اردو بحدود کلا نور فنزل نمود محمد سلطان میرزا و امرای دیگر از لاهور آمده ملحق شدند و از آنجا بحوالی قلعه ملوت که غازی خان ازان قلعه قرار بر فرار داده بدر رفت و دولت خان باز بملازمت شدت و بدستور سابق گداهان بعفو مقرون شد و روز باارعام که دو شمشیر درگردن او بسته آورده بودند حکم شد که او را بدان حال نیارند و با احترام طلبیده و نشستن فرموده او را نزدیک خود جا دادند *

* نظم *

کرم آنست که احسان بگنهار کنی

ورنه با دوست جز احسان نکند اهل کرم

اما اموال او را قسمت بسپاهیان نمودند و قلعه ملوت (که ظاهرا عبارت از ملوت باشد) بتصرف بابر پادشاه در آمد و بعد از چند روز دولتخان ازین واقعه در قید پادشاهی از عالم در گذشت و بابر پادشاه بقصد

تعاقب غازی خان در کوه سواک درآمده و در دامن کوه نادون^(۲) کوه کوهیست بس بزرگ نزول نمود و غازی خان بدست نیامد و از آنجا بازگشته منزل بمنزل بنواحی سپهرند کنار آب کهکرم معسکر ساخت و از آنجا در حاصانه و مقام رسید و امیر کده بیگ را فرمان داد که تا بحوالی اردوی سلطان ابراهیم که بعد از شکست عالم خان در نواحی دهلی متمکن بوده رفته خبر چگونگی و چندی لشکر او بیار و درین منزل بدین افغان بعد از بغی آمده دید و ازین منزل شاهزاده محمد همایون میرزا با خواجه کلان بیگ و دیگر امرای نامدار بر سر حمید خان خاص خیل سلطان ابراهیم که از حصار فیروزه جمعیت کرده بقصد جنگ می آمد نامزد شدند تا بطریق ایلغار رفتند و محاربه عظیم واقع شد و شکست بر حمید خان افتاد و جمعی کثیر بقتل و امر رفتند و سرکار حصار فیروزه بجمع دو کور در وجه جلدوی شاهزاده مقرر شد بابر پادشاه بدو منزلی شاه آباب کنار آب چون فرود آمده رسید مهدی و خواجه محمد سلطان میرزا و سلطان جنید برلاس را بر سر دارود خان و جمعی از امرای سلطان ابراهیم که با پنج شش هزار سوار از آب چون گذشته بودند نامزد ساخت و این جماعه نیز از آب چون گذشته افغانان را مالشی خوب دادند و کشتند و امیر ساختند و بقیة السیف باردوی سلطان ابراهیم پیوستند و ازین مقام کوچ فرموده جرانغار و برانغار و غول تمام راست کرده از نظر پادشاهی در آوردند و هشت^(۳) صد

عرابه در یک روز مکمل شد و آمدن علی قلی آتش باز بر حسب حکم
 بدستور توپخانه روم عرابها را بزنجیر و خام کار که بصورت ارقمچی
 ساخته بودند بیک دیگر پیوستند و در میان هر دو عرابه شش هفت
 توپره پر خاک تعبیه نمودند تا روز معرکه تغنگ اندازان در پناه
 عرابه و توپره پر خاک تغنگ بفرانگت توانند اقدامت و قرار داد او
 چنان شد که کوچ کرده شهر پانی پته را در عقب لشکر گذاشته نزول
 نمایند و صف عرابه را پیش داشته پناه سازند و سوار و پیاده در
 پس عرابه تیر و تغنگ بمقاتله در آیند و دیگر سواران از اطراف و
 جوانب بیرون تاخته بمدافع (†) و مسجد راه قیام نمایند و وقت ضرورت
 باز بعقب عرابه معاودت کنند و روز پنجشنبه سلخ جمید الآخر سنه
 نهمصد و سی و دو (۹۳۴) بقرب بلده پانی پته در شش گروهی از وی
 سلطان ابراهیم نزول واقع شد و عدد لشکر سلطان ابراهیم یک لک
 سوار و هزار فیل و لشکر بابر شاه پانزده هزار سوار و پیاده تخمین
 نموده بودند هر روز سپاهیان بابر پادشاه از گوشه و کنار سپاه افغانان
 تاخته سرها می آوردند و از سلطان ابراهیم و لشکریانش درین
 مدت اصلا حرکتی و جرأتی واقع نشد تا شبی مهدی خواجه و
 محمد سلطان میرزا و دیگر امرا با پنج هزار کس بر لشکر سلطان
 ابراهیم شبخون بردند و بهیاری را از آن مردم بهلاکت رسانیده
 بملاست برآمدند و غنیم باوجود این پراگندگی متنبه نشد و روز

(۲ ن) ارابه (۳ ن) خاک تغنگ (†) همین در هر سه نسخه

جمعه هشتم رجب المرجب از سنه مذکوره سلطان ابراهیم بانواج گران چون مدروئین امکندر بلباس آهنین آراخته برآمد و بابر پادشاه فیز با دیدبانه عظمت و شوکت تمام سپاه خود را ترتیب داده در مقام ثبات ایستاده فرمان داد که از جانب برانغار امیر قراقرچی و امیر شیخ علی و دیگر امرار از جانب برانغار ولی قزل و بابا قشقه با تمامی جماعت مغول دو دفعه شده از عقب سپاه مخالف محاربه نمایند و از مقابله امرای برنغار و جرنغار بتمام و از امواج خاصه امیر محمدی کولتاش و امیر یونص علی و امیرشاه منصور برلاس و دیگر امرای نامدار در آیند و چون افغانان بجانب برنغار بیشتر توجه نموده بودند امیر عبد العزیز که طرح بود مصعب فرمان پادشاهی بمدد برنغار رفت و غنیم را بر شهبه تیر گرفتند و اجساد مخالفان پر بر آورده مرغ روح بعضی از قفس قالب پرواز می نمود و پروبال بمقراض شمشیر درووبه قلم می شد • • نظم •

چنان خون روان شد بدشت نبرد

که چون میل بردی زجا پای مرد

نسیمی که آید محرزان مقام

دهد بوی خون جگر در مشام

و از کشته پشته پشته شد و جمعی که باقی ماندند طعمه زاغ و زغن گشتند و مدت دو قرن ازان واقعه تا زمان تحریر این منتخب گذشته که هنوز در شب ها آوازه و ستان و بکش و بزغ ازان میدان بگوش مامعان میرسد و در سنه نهصد و نود و هفت (۹۹۷) جامع این اوراق نیز وقت محر که از بلده لاهور بجانب فتح پور میرفت و عبور

در آن میدان امداد این صدای هواناک بگوش آمد و جماعتی که همراه بودند خیال کردند که مگر غنیم پیدا شد آنچه شنیده بود دید کار خدای را بخدا حواله کردیم و گذشتیم و سلطان ابراهیم را در ویرانه‌ها شناخته با جمعی از نزدیکان زیر تیغ کشیدند و سرش در نظر بابر پادشاه آوردند قریب پنج شش هزار کس نزدیک سلطان ابراهیم در یک موضع بقتل رسیده بودند * شعر *

روشنی گشت که این تیره جهان دام بلاست
 خبرت شد که جهان عشو ده داد نعامت
 آنکه در آب نمیرفت کسی از بیمش
 غرقه بحر محیط است که بس نا پهناست (†)

و بابر پادشاه از آنجا بعد از چندین فتحی عظیم همان روز در دهلی نزول فرمود و خطبه را بنام خود درست گردانید و شاهزاده محمد همایون میرزا و سایر امرا را بجانب آگره حکم ایلغار شد و خزانه ابراهیم را که بی پایان بود بدست آوردند و بر پاهیان قسمت کردند * بیت *
 کسی کو کند جان بمیدان نثار * بروز رکن از روی احسان نثار
 اگر چند باشد چگردار مرد * چو بی برگ باشد نجویک نبرد
 و این واقعه در سنه اثنی و ثلثین و تهمایه (۹۳۲) روی نمود و هندیان شهید شدن ابراهیم تاریخ یافتند و از آنکه باز سلطنت از خاندان افغانان لودی منتقل شده بدودمان امیر تیمور صاحبقران قرار یافت و مدت سلطنت سلطان ابراهیم نه سال بود *

ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازی

بعد از آن بر تخت سلطنت جلوس فرمود و عالم را بدان و دهش
زیب و فر دیگر داد و بهمرقند و عراق و خراسان و کاشغر انعامات
فرستاد و بمکه و مدینه مقدسه و مزارات متبرکه نذرها ارسال داشت
و تمامی مردم بدخشان و کابل جدا جدا از خزاین صوفور و هندوستان
زر بی قیمت روانه گردانید و جهان را گلستان ساخت و امرای
هندوستان باوجود استمالت و ترفیه حال باطاعت در نمی آمدند
و متوحش در قلاع و بقاع تحصن جستند و قاسم منجلی در سنبلی
و نظام خان در بدانه و حسن خان میدواتی در الور و تدار خان سارنگ
خانگی در گوالیار متحصن شدند و اثاره را قطب خان و کاپی را
عالم خان داشتند و قنوج و سایر بلاد شرقیه در تصرف افغانان بود
که در زمان سلطان ابراهیم نیز اطاعت نمیکردند و لد بهار خان را
به پادشاهی برداشته سلطان محمد لقب کردند و تا بهار در تصرف
او بوده نصیر خان لوحانی و معروف فرملی و دیگر امرای کبار در
بیعت او در آمدند و مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم قصیده مهاورن
را که در بیست گروهی اگره آن طرف آب چون واقع شده مستحکم
ساخته اطاعت پادشاهی نمیکرد و لشکرهای بابر پادشاه برای
سختیر ولایات نامزد شد و فیروز خان و سارنگ خان و شیخ بایزید
برادر مصطفی فرملی و افغانان دیگر بملازمت آمده جایگیر
یافتند و شیخ کهورن که از امرای مردم هند و از ظرفای ایشان بود
و در فن موسیقی ثانی نداشت با تمامی جمعیت میان دو آب

آمده دید و ولایت سنبلی بجایگیر شاهزاده محمد همایون میرزا مقرر گشت و قاسم سنبلی را گرفته امرا نزد پادشاه فرستادند و جمعی دیگر بر سر بیانه نامزد شده و نظام خان را محصور داشتند و درین سال رانا سانکا قلعه کهندهار را از نواحی رنتهنپور از حسن ولد مکهن گرفته متصرف شد و شاهزاده محمد همایون میرزا با جمعی از امرا که برای ضبط و فتح دهواچور تعیین بودند بر سر جماعه افغانان لوحانی که قریب پنجاه هزار کس از قنوج پیشتر آمده بودند نامزد ساختند و حید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا نیز که بفتح و تسخیر اتاره مقرر بودند در رگب شاهزاده روان گشتند و شاهزاده تمام ولایت شرق را تا جونپور مستخلص گردانیدند و درین اثنا رانا سانکا و حسن خان میواتی سلطان محمود نامی را از فرزندان سلطان سکندر لودی بنام پادشاهی برداشته با جمعیت فراران و لشکری بیکران متوجه ولایات پادشاهی شده از راه بهاور بنواحی فتح پور عرف سیکری رسیدند و نظام خان حاکم بیانه عرایض بدرگاه بابر پادشاه نوشته بوسیله میرسعید رفیع الدین صفوی که از اکابر سادات بلخ و اعظم محدثین آن دیار بود و در زمان سلطان سکندر لودی به هندوستان آمده خطاب حضرت مقدمه یافته بود بملازمت پادشاه آمده دید و تاتارخان مارنگ خانی نیز بعد از گرفتن رانا سانکا قلعه کهندهار را و غلبه کفار اول عرایض پادشاه فرستاد که قلعه گوالیار را می میارم و چون خواجه رحیم داد و شیخ کهورن و جماعه دیگر میرهند او پشیمان می شود و این جماعه برهمغزنی شیخ محمد غوث که یگانه زمانه و در علم دعوت اسمانشانه

بود بتدبیر صایب در قلعه در می آیند و قلعه را خواهی نخواهی
از تاتار خان گرفته او را بملازمت بابر پادشاه می فرستند و هم چنین
محمد زیتون افغان نیز قلعه دهو پور را با امرای پادشاهی می
بپارد و آمده می بیفتد و درین اثنا رانا سانکا بخدو بدانه میرسد
و دست اندازی در ولایت می نماید و روزی چند توقف در آن حدود
کرده بفتح پور میرسد بابر پادشاه با قلیلی از سپاه حاضر از دارالمطمن
اگره عازم جنگ و جدال شده فرمان طلب بذام شاهزاده محمد همایون
میرزا می نویسد که چون پور را به بعضی امرای نامدار سپرده
خود بصرعت برسد تا درین غزا شریک باشد و شاهزاده کامگار
ولایت خرنند^(۲) و بهار را از نصیر خان^(۳) فوجانی مستخلص گردانید
و خواجه امیر شاه حسن و امیر جنید برلاس را بحکومت چون پور
نصب فرموده براه کالپی آمده عالم خان حاکم آنجا را چه بصلح
و چه بجنگ در سلک سایر بندگان آورده و بصرعت در ملازمت
پادشاه رسیده نوازش های خسروانه در می یابد و هم درین روز
قدوة الاعظم (†) و الاکبر خواجه خاوند نقشبندی از کابل میرسد و
امرا در کنکاش نهسته رای اکثری بران قرار می یابد که چون لشکر
را نا سانکا از مور و ملیخ بیشتر شنیده می شود مصحلت آنست
که قلعه آگره را استحکام دانه با جمعی سپرده پادشاه اسلام با
نفس نفیس خود جانب پنجاب رفته منتظر لطیفه غیبی باشد

(۲ ن) حرید (۳ ن) نصرتخان (†) همین است در هر دو

پادشاه این گزارش را قبول نفرموده و به نیت جهاد کمر عزیمت
 بر بسته و دل بر شهادت نهاده بجانب مبدان فتح پور توجه فرمود
 و این مضمون را پیش نهاد والا همش داشت • بیت •
 چو جان آخر از تن ضرورت رود • همان به که باری بعزت رود
 هر انجام گیتی همین است و بس • که نامی پس از مرگ ماند بکس
 و امر دست بکلام مسجد برده بر تجدید عهد و امضای عزیمت
 غزا و اعلای کلمه علیا و ترویج شریعت غرا قسم خورده سرکه رزم را
 بزم دانستند و داد مردانگی دادند که چشم روزگار ندیده بود و بعد
 از جد و اجتهاد بسیار علم دولت اسلام ارتفاع گرفت و رایات کفر
 فکون ساری یافت و در جنگ مغلوبه تیری بر پیشانی حسن خان
 میواتی که کافر گلمه گو بود میزد و مردم او را در چاهی انداخته
 روی بفرار می نهاد و او در چاه جهنم می افتد اگر چه شخصی
 میواتی جوکی سر و شکلی در سنه نهصد و شصت (۹۴۰) بعد از
 فوت سلیم شاه افغان سوز در میوات خروج کرده خود را حسن خان
 میگرفت و بعضی از نشانهای پنهانی به میواتیان میگفت و جمعی
 او را قبول کرده بودند و جامع این منتخب نیز در سنه نهصد و
 شصت و پنج (۹۴۵) در آگوه او را دیده بود اما آثار نجابت و سرداری
 از روی او هیچ معلوم نمی شد و خانخانان پیرم خان مرحوم
 میگفت که حسن خان مذکور مردی صاحب جمعیتی پادشاه
 نشانی بوده و طبع نظمی داشت و ابیات او میان مردم مشهور
 است و این سرکه خود بگواری می ماند که صورت او بنام
 مهنج شده می نماید حاشا و کلا که این آن حسن خان باشد و